

اندیشه اصلاحات در ایران قرن نوزدهم و انعکاس آن در سفرنامه های ایرانیان

دکتر کرامت‌الله راسخ*

مقدمه

قرن هجدهم میلادی عصر پریشانی و آغاز نگرانی‌ها برای ایرانیان بود. ظهور سلسله قاجار در دهه آخر قرن هجدهم نشان از تکرار یک واقع در روند تاریخ این مملکت دارد. ایران بارها تا مرز فو افتادن پیش رفته است، و آنگاه کسی آمده است. این ارزشیابی می‌تواند برای بسیاری غریب به نظر آید و تاریخ سلسله قاجار به گونه ای دیگر اندیشیده، تحریر و تقریر شده است. بر اساس این بینش عصر قاجار دوران سیاهی و تباهی کشور و تضعیف دولت و خواری ملت است. این نگرش به خاندان قاجار به دو دلیل پذیرش عام یافت.

اول این که رضا شاه دچار بحران مشروعیت بود. یکی از مهمترین استدلالهای مشروعیت سلسله پهلوی بی کفایتی پادشاهان قاجار به ویژه سه پادشاه آخر آن سلسله بود هر دو پادشاه سلسله پهلوی از هر قدم عملی و نظری برای سیاه نشان دادن عصر قاجار حمایت کردند.

دوم اینکه این وجه نظر مخالفان سلسله پهلوی نیز بود. بیشتر آنها برآمده از جنبش مشروطیت و یا پیروان حرکت قانون خواهی پیش از آن بودند. مهمترین دلیلی که مشروطه خواهان و پیش از آنها قانون خواهان برای توجیه مبارزه خود علیه قاجار می‌آوردند، ناتوانی پادشاهان قاجار و شیوه حکومت استبدادی ایشان بود. نقد کنندگان سلسله قاجار در

* عضو هیأت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم

بسیاری از جهات حق داشتند، اما نظرات اینها در موارد بسیاری عینی نبود. نگاه ذهنی به تحول تاریخی در این دوره مانعی در فهم دگرگونیها در این عصر است. نظر سازان نزدیک به دربار پهلوی توجه نداشتند، که مهمترین بستر ایدئولوژی شاهنشاهی تاریخ است. حمله یک جانبه به خاندان قاجار در واقع به شکلی حمله به کل نهاد سلطنت است. مخالفان آنها نیز به این موضوع توجه کافی نداشتند که، مشروطه خواهی نه تنها ساختن است، بلکه تداوم یک روند است. بستر این روند تاریخ و آن هم نزدیک ترین تاریخ یعنی عصر قاجار است. زمانی که این عصر نفی و نه نقد می شود، به طور طبیعی منجر به تضعیف یکی از پایه های نظری مشروطه و مشروطه خواهی یعنی تداوم می گردد. عدم توجه به این موضوع یکی از دلایل سردرگمی نظری و مانعی در راه طرح منسجم نظریه مشروطه سلطنتی در ایران تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود.

برآمدن سلسله قاجار

اتفاقاً عصر قاجار به ویژه دوران چهار پادشاه اول این خاندان اگر نقدی عینی می شد، می توانست برای هر دو گروه مفید باشد. سه پادشاه این سلسله یعنی فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه تقریباً تمامی قرن نوزدهم میلادی بر ایران حکومت کردند. کافی است، این سده با یک سده پیش از آن، سده هجدهم، مقایسه کنیم. حتی اگر درخشان ترین دوره سده هجدهم - دوران حکومت کریم خان زند - را در نظر داشته باشیم، به روشنی آشکار است که ایرانیان در سده نوزدهم در مقایسه با سده پیش درخشش هایی نیز داشته اند. اگر بتوانیم بی رحمی های آقا محمد خان قاجار به عنوان یک رهبر اقتدار گرای شرقی نادیده بگیریم. باید او را یکی از بزرگترین پادشاهان ایران در سه سده اخیر بدانیم. اقدامات مهمی که او در دوران حکومت خود انجام داد و مهمتر از آن اسباب تداوم آنها را فراهم کرد، یکی از مهم ترین عواملی هستند که باعث شدند، ایران به صورت یک کشور در چارچوب تقریبی سرزمین کنونی دوام یابد.

اول اینکه برای جانشینی خود اندیشید. ممکن است، بسیاری از پادشاهان پیش از او

برای جانشینی خود اندیشیده باشند. اما این اندیشه او با تشخیصی همراه بود که به یک قاعده منجر شد. او تشخیص داد که در ایران آن روز حاملین اصلی حاکمیت سیاسی قبیله‌ها هستند. بنابراین برای استحکام نظام حاکم، وحدت درونی قبیله صاحب قدرت اجتناب ناپذیر است. ایل قاجار به دو بخش مهم یوخاری باش و اشاق باش تقسیم می‌شد. آقا محمد خان پس آمدن خود را که از اشاق باش بودند، ملزم کرد که با زنی برآمده از بزرگان یوخاری باش ازدواج کنند. با این تدبیر انسجام درونی ایل قاجار حفظ شد. این عمل زیان‌هایی به همراه داشت، اما باعث شد، که جانشینی پادشاه تا حدی قانونمند شود.^(۱)

اقدام دیگر او ایجاد یک دولت مرکزی و مهمتر از آن اتخاذ تدابیری برای داوم آن بود. این تدابیر توسط جانشینان او تداوم یافت. از آن جمله القاء رسم زشت‌کشتن و ناقص کردن افراد خاندان سلطنت است. این اقدام با فرستادن فرزندان پادشاه به فرمانروایی ولایات در عصر فتحعلی شاه انسجام و تحکیم یافت.

سومین اقدام او آغاز کوشش‌هایی برای تضعیف عشایر بود. عمل انسجام درونی ایل قاجار همراه با کوشش برای تضعیف و در صورت امکان نابودی قدرت نظامی طوایف دیگر بود. خطری که تا عصر قاجار هر حکومت مرکزی را در ایران تهدید می‌کرد، شاید همین اقدامات پادشاهان قاجار که در اوایل قرن بیستم کارشناس آلمانی «امور حقوقی دولت» استمرار کشور ایران در چارچوب تقریبی سرزمین خود را ناشی از وجود سلسله قاجار بدانند.^(۲)

چهارمین و مهم‌ترین اقدام او پایان‌دادن به آشوب‌ها و تأمین و حفظ آرامش نسبی بود، که توسط جانشینان او در قرن نوزدهم تا اندازه‌ای حفظ شد. این امر باعث جان‌گرفتن دوباره

۱ - یکی از زبان‌های این شیوه در آن بود، که ولیعهدها کوشش می‌کردند، برای حکومت آینده خود تضمین خارجی به دست آورند. این فرآیند از عصر اولین جانشین آقامحمد خان یعنی فتحعلی شاه آغاز شد. در بند چهار قرارداد گلستان و بند هفت قرارداد ترکمنچای سلطنت آینده عباس میرزا توسط روسها تضمین شده است (سعید نفیسی، ۱۲۶۶): تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج اول، ص ۲۵۸ و ج دوم ص ۱۸۲).

2 - Greenfield, James, 1940: Die Verfassung des persischen Staates, Berlin : Verlag von Franz Vahlen p.3-4.

شهرها و رونق گرفتن زندگی شهری شد. این اقدامات همان طور که در تاریخ اقتصاد ایران در قرن نوزدهم آمده است. عامل مهم برای آغاز فعالیت اقتصادی و کوشش برای اصلاح نظام اداری و اقتصادی ایران بود.^(۱)

بالیدن روحانیون

آرامش شهرها زمینه را برای تقویت روحانیون شیعی فراهم کرد. روحانیون شیعه در سایه آرامش شهرها فرصت یافتند، زیربنای اقدامات نظری سید محمد باقر بهبهانی را در قرن هجدهم برای استقرار نهایی شیعه اصولی و جا انداختن اصل تقلید به عنوان یکی از پایه های اعتقادی شیعیان محکم کند. تبلور فردی این تداوم را در شخص شیخ مرتضی انصاری می بینیم که در اصل تقلید، اصل مرجعیت را جان تازه بخشید. او در واقع پاسخ سازمانی به یک کوشش نظری داد، تا روحانیت بتواند در آینده زیر پرچم مرجعی واحد و یا چند مرجع سرشناس وارد حوزه سیاست شود. عجیب نیست که تقریباً دو دهه پس از مرگ شیخ مرتضی انصاری ما شاهد ظهور سید حسن شیرازی و درگیری های عینی و یا فرضی او در ماجرای رژی هستیم.

بالیدن روحانیت در قرن نوزدهم امری طبیعی به نظر نمی رسد. چون تلاش دولت از آغاز این قرن در جهت اصلاحات با الهام گرفتن از اروپا بود. اما تأمین آرامش شهرها فضا را برای فعالیت مجدد روحانیون که بعد از اضمحلال دولت صفوی ضعیف شده بودند، مناسب کرد. از این روی از آغاز این قرن شاهد دو فرآیند موازی اما متناقض در کنار یکدیگر هستیم. اول کوشش دولت، دربار و سپس اصلاح طلبان برای اصلاحات که ناشی از تأثیر «بیرونی» بود. دوم گسترش قدرت روحانیون و کوشش آنها برای جلوگیری از اصلاحات به شیوه غربی و نفوذ عنصر «بیرونی» به درون جامعه که به طور عمده ناشی از تحولات «درونی» بود. از آغاز تا عصر مشروطیت از سوی افراد مختلف کوشش های نافرجام و بی ثمر بسیاری انجام گرفت تا بین عوامل «بیرونی» و تحولات «درونی» نوعی ارتباط ایجاد شود و

۱- عیسوی، چارلز (ویراستار)، ۱۳۶۲: تاریخ اقتصادی ایران، عصر قاجار ۱۳۳۲-۱۲۱۵ ق، ترجمه یعقوب آوند، تهران: گستره.

فصول مشترک میان این دو جریان کشف شود. مشکل در اینجا بود که در آن عصر، به جز تقلید از غرب، چشم انداز دیگری از اصلاحات دیده نمی شد. روشن بود، که خاستگاه چنین اصلاحاتی ناشی از تحولات درونی جامعه ایران نبود، اما انگیزه ها و تمایلات مخالف چنین اصلاحاتی ناشی از مناسبات اجتماعی - سیاسی حاکم در ایران بودند. باید به دو ویژگی «درونی» بودن مخالفت با اصلاحات، و «بیرونی» بودن تمایلات اصلاحی توجه کافی داشت، چون دوگفتمان عمده در ساختمان نظری این نوشته خواهند بود. اما فعلاً از افشای این «اهمیت» خودداری می کنیم، تا فرصت برای صغری و کبری چیدن باشد و بتوانیم به داستان خود ادامه دهیم.

نخستین کوشش‌ها برای اصلاحات

استقرار سلطنت قاجار همزمان با چالشی برای ایران و جهان بود. غرب در جلوه‌های گوناگون نظامی، صنعتی، سیاسی و فرهنگی آرام اما مداوم به مرزهای ایران نزدیک می شد و رهبران ایران را نگران و پریشان می کرد. این نگرانی و پریشانی در وهله اول در پادشاه و دربار دیده می شد. آنها با پدیده‌ای ناشناخته روبرو می شدند و بر جامعه‌ای پریشان و درمانده حکم می راندند. جامعه‌ای که با مسئله توسعه آشنا نبود و دغدغه آن را نداشت برای همین آنها احساس تنهایی می کردند.^(۱) جلال و جبروت غرب در آغاز در ذهن درباریان به صورت توپ روسی هویدا شد. قبل از آن که آقا محمدخان سفر دوم خود را به گرجستان آغاز کند، به وی خبر دادند که لشکریان روس با هشتاد هزار سپاهی و صد اراده - ارابه توپ به آن اقلیم نزدیک می شوند. این خبر باعث نگرانی وی شد. او نگران توپ‌ها بود: «پیش از مرگ یک‌تترین (کاترین دوم) شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و با انبری آتشها را پس و پیش می کرد و تمام شب را در این حال بود و چون روز شد با خشم

۱ - شاید بتوان یکی از روشن ترین نمونه های این تنهایی را در این نوشته امیرکبیر دید که قبل از مرگ به ناصرالدین شاه می گوید: «خدا به شما دلتنگی ندهد زیرا خیال مثل درختی است که از خود کرم بیرون می آورد، و کم کم می پوساند تا به جزیی صدمه ای تمام شود» (آدمیت، فریدون، ۱۳۶۱: امیرکبیر و ایران، چاپ ششم، تهران، خوارزمی، ص ۴۸)

تمام انبر را در میان منقل کوفت چنانکه آتشها در اطاق پراکنده شد و گفت: ای خدای قاهر یا او را بکش یا مرا از میان بردار و چند روز بعد خیر مرگ را به او رساندند.^(۱) این نگرانی آقا محمد خان جلوه های گوناگون یافت و همچون میراثی در بین اسلافش دست به دست شد. امروز ما وقتی تاریخ عصر محمد شاه (۱۸۴۸-۱۸۳۴) و کوشش صدراعظم او میرزا آقاسی را برای ساختن توپ می خوانیم با تحقیر، افسوس و استهزا به بفرنج نگاه می کنیم. نادیده می گیریم که توپ روسی برای درباریان آن عصر نمادی از برتری غربی بود. ساختن توپ نوعی پاسخ درباری به بفرنج توسعه بود. برای همین آقا محمد خان دچار همان نگرانی شد، که ما هنوز جلوه های آن را مشاهده می کنیم. نگرانی از پدیده ای که نمی شناختیم و هنوز کم می شناسیم بازتابهای گوناگونی به دنبال داشته است.^(۲) نخستین پاسخ به این نگرانی

۱- سعید نفیسی، ۱۳۶۶: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد اول، ص ۶۹

۲- یکی از بهترین نشانه های این بازتاب را در عرصه تاریخ نگاری می توان دید. این گونه تاریخ نگاری را می توان با عاریه گرفتن یک واژه از فوکو «تاریخ نگاری دیگر» یا «تاریخ نگاری وارونه» یا با عاریه گرفتن یک واژه از کوپر «تاریخ پردازی» نامید. چرخ این نگرش تاریخی بر دو محور می گردد: اول ناچیز شمردن دست آوردهای خود به ویژه در دو قرن اخیر و سیاه نشان دادن سایه روشن های محدود اما موجود، دوم دیدن دست غرب در پشت هر بازتاب اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. «تاریخ نگاری دیگر» ناشی از مناسبات خاص اجتماعی و حالت ویژه روانی حاصل آن است. شناخت «تاریخ نگاری دیگر» احتیاج به تشریح، توضیح و بررسی دارد. شاید یکی از علل مهم آن نبود اعتماد به خود در بین مردم و اندیشه ورزان ایرانی در برابر غرب در ۲۰۰ سال گذشته باشد. نتیجه این بی اعتمادی ترس و به تبع آن خشم است. بی اعتمادی به خود در تاریخ نگاری و اندیشه ورزی اندیشه ورزان ایرانی به یک اصل تبدیل گردیده است. برای نمونه ماجرای قرارداد گلستان و ترکمنچای را به خاطر می آوریم و همواره سروران آن عصر را مقصر می دانیم، اما فراموش می کنیم که قرارداد گلستان به دنبال دست کم پنج سال جنگ و گریز با بزرگترین ارتش زمان بود. ارتشی که در همان سالهای قرارداد گلستان تمامی ارتش های اروپایی را از سر راه خود برداشت و تا پاریس پیش رفت. در آثار آنهایی که ماجرای فرستادن صابون به جای گلوله و وقایعی نظیر این، مرتب تکرار می شود، از قول سردار روسی می خوانیم که سربازان ایرانی با شمشیر و تفنگ از سر اجبار تا بالای سر توپ های روسی پیش می رفتند. این شیوه جنگ و مقابله پاسخی کهنه به پرسشی نو بود. عصر امپراطوریهای شرقی حتی پیش از شاه عباس صفوی رو به پایان گذاشته بود. این را او می دانست، به همین جهت برای شناخت پدیده نو کوشش نافرجام از خود نشان داد. آن دسته بزرگ از اندیشه ورزان ما که امروز بی اعتمادی به خود را درونی کرده اند و از تحقیر به نفی رسیده اند، بدون آن که نقد کنند باید توجه داشته باشند که از دید صرفاً نظامی چند سال جنگ در برابر ارتش آن زمان روسیه حتی اگر منجر به شکست شود، یک دست آورد است. جامعه ما در ۲۰۰ سال گذشته لنگان ولی متحول بوده است. تاریخ ما همراه با شکست است، اما سبب سرافکنندگی نیست. نیازی نیست، تحقیر را تا سطح فلسفه ارتقاء دهیم. نیازی هم به درونی کردن این حقارت و کرنش ۲۰۰ ساله با توجیه های مرامی و تاریخی بر برابر روسیه نیست. دست آوردهای بسیاری برای سرفرازی باقی است. بایستی از

کوشش برای شناخت این پدیده بود. از آغاز قرن نوزدهم برای بسیاری در دربار و حواشی آن روشن بود که پیشرفت های نظامی غرب از پشتوانه اندیشه، نظام اداری، سیاسی و اجتماعی مستحکمی برخوردار است، که باید شناخته شود. دعوت از کارشناسان اروپایی به ایران، اعزام محصلان ایرانی به اروپا و سفر سران حکومت به آن سامان راهکارهایی بود که برای شناخت این پدیده جدید به نظر می رسید. موازی با اقدامات بالا کوشش کردند، روابط خارجی خود را فعال کنند و در صورت امکان از اختلاف موجود بین دول اروپایی برای به دست آوردن زمان بهره مند شوند. یکی از راه های فعال کردن دیپلماسی فرستادن نمایندگان به اروپا بود. بسیاری از این افراد شرح سفر و مأموریت خود به خارج را نوشته اند. همین سفرنامه ها منبع خوبی برای پژوهش پیرامون تحول اندیشه سیاسی و جنبش قانون خواهی در ایران است. ما نیز برای آن که چگونگی شکل گرفتن اندیشه اصلاحات و قانون خواهی را در قرن نوزدهم دنبال کنیم به بررسی کوتاه سفرنامه چند اروپا دیده ایرانی می پردازیم.

سفرنامه میرزا ابوالحسن ایلیچی

فرستادن سفیر به خارج و آوردن کارشناس به ایران از آغاز قرن نوزدهم شروع شد. در دهه اول این سده ژنرال گاردن فرانسوی به ایران آمد. در ادامه این اقدامات فتحعلی شاه در سال ۱۸۰۹ (ربیع الاول ۱۲۲۴ ق.) میرزا ابوالحسن خان تا ژولای ۱۸۱۰ (جمادی الثانی ۱۲۲۵ ق.) در لندن ماند و با دست خالی به ایران بازگشت. سفر میرزا ابوالحسن خان جزء نخستین کوشش هایی بود که به زبان امروز از آن با تعبیر «دیپلماسی» یاد می شود. درباره این سفر سه نکته قابل ذکر است. اول اینکه از محتوای سفرنامه میرزا ابوالحسن خان مستفاد می شود، که او تنها مأموریت دیپلماسی نداشته است، بلکه موظف بوده است، اطلاعاتی

تحقیر به نقد رسید و نه نفی. البته باید به آنهایی که بی اعتمادی را تاریخی یا فلسفی می کنند تا حدی حق داد. استبداد اجازه نقد همراه با اندیشه را نداده است، و به همین سبب راه برای افراط گری هموار بوده است شاید همین باعث شده است، که ایران یکی از محدود امپراطوریهای باستانی باشد که گرچه بیمار اما هنوز زنده است.

هم درباره نظام اداری انگلستان فراهم آورد. نکته دوم آنکه او برخلاف نظر بیشتر محرمین ایرانی احوال خود نادان به امور دیپلماسی نبوده است. وی می‌کوشید، با درکی که از زندگی و سیاست داشت، کار خویش را به نحو احسن انجام دهد. نکته سوم مربوط است به تاریخ نگارانی که دغدغه نوشتن درباره زندگی وی را در سر داشته‌اند. ایشان کار خود را از همان قرن نوزده میلادی آغاز کرده‌اند. نگاه کنید به آثار کسانی چون میرزا فضل اله شیرازی در تاریخ ذوالقرنین، عباس اقبال آشتیانی، محمود محمود، احمد توکلی، مهدی بامداد و اسماعیل رائین. در این میان به ویژه نوشته اسماعیل رائین جالب توجه است. او میرزا ابوالحسن خان را که در جریان بستن قراردادهای گلستان و ترکمنچای تنها در حد عامل و عاقد به اجرای نقش پرداخت تا حد باعث و آمر ارتقاء می‌دهد، تا از تنها به قاضی رفتن خود راضی برگردد.^(۱)

نگاه میرزا ابوالحسن خان به نظام اداری انگلیس نه تنها اطلاعاتی درباره چگونگی گردش سیاست در آن دوران در بریتانیا، بلکه اطلاعاتی پیرامون شیوه نگرش یک ایرانی نزدیک به دربار در آن عصر به ما می‌دهد. اطلاعات او شامل راه حل‌ها و رهیافت‌هایی است، که از دیدگاه او برای حفظ ایران و سلطنت مفید به نظر می‌آمده‌اند. در این جا فقط به وجوهی توجه می‌شود که برای دنبال کردن چگونگی فکر سیاسی و تحول آن در این قرن دارای اهمیت هستند. در کنار موارد جانبی دو امر برای حاکمان و مباشران اصلاح‌خواه آنها

۱- رائین، یکی از «تاریخ نگاران» پیرو نظریه توطئه میرزا ابوالحسن خان را به زشتی می‌آلاید (رائین، اسماعیل، ۱۳۵۷: میرزا ابوالحسن خان ایلچی، تهران: جاویدان)، او را عاقد در حد آمر قرارداد گلستان (ص. ۱۰۲، ۷۷، ۹۸ - ۶۷ - ۶۷)، رشوه خوار (ص. ۶۵، ۶۱) و... می‌نامند. تاریخ نگاری به همین شیوه در کتاب «حقوق بگیران انگلیس در ایران» و آثار بسیار دیگر به همین منوال ادامه یافته است (ص. ۴۷ - ۱۷). با تأسف مصحح «فارس نامه ناصری» این اثر وزین و زیبا را با زیرنویس‌های گرفته شده از منابع آن چنانی آلوده است. اما بخوانیم که فارس نامه چگونه اوضاع را آن طور که بوده است، شرح می‌دهد: «روز هجدهم همین ماه، جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که بر تمامت مجتهدین برتری داشت و حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی از علماء، چون نزدیک اردو شدند باز مانند روز پیشین، با احترام تمام و درود و سلام به ازدحام خاص و عام وارد گردیدند و آن جمله مجتهدین به اتفاق فتوا دادند که هرکس با قدرت از جنگ با روسیان باز نشیند از اطاعت خدای تعالی، دور و به متابعت شیطان، نزدیک است و شاهنشاه دیندار و ولیعهد نامدار سخنان آنان را استوار داشتند و از میانه، جناب قدوه سادات میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه، رزم روسیان را به مصالح دینی و ملکی پسندیده نداشتند» (فارس نامه: ص. ۷۲۹).

اندیشه اصلاحات در ایران قرن نوزدهم و ... ❖ ۱۶۹

دارای اهمیت ویژه بوده است. اول این که نظام سیاسی و اداری غرب چگونه است دوم این که چگونه می توان صنایع آنها و به ویژه صنایع نظامی آنها را شناخت شیوه کارکرد و تولید آنها را آموخت و در صورت امکان تقلید کرد. موردی که با یک درجه مورد بی عنایتی قرار گرفت، نظام اجتماعی غرب بود. نظامی که در بستر نظام سیاسی شکل گرفته است و صنایع پیشرفت کرده اند. البته بی توجهی به نظام اجتماعی بعضاً اجتناب ناپذیر بود چون در آن صورت کار به جاهای حساس می کشید و تفاوت های ساختار اجتماعی روشن می شد پیگیری تمایزات ساختاری را به حوزه شناخت شناسی می برد و این میدانی است که تا به امروز در ایران کسی جرأت ورود به آن را نداشته است. بنابراین آنها به سهو یا به عمد در دایره سیاست می مانند. عنصری که در این دایره توجه آنها را جلب می کند، قانون و به تبع آن آزادی موجود در چارچوب قانون است. در بررسی سفرنامه ها نیز توجه ما معطوف به این نکته است.

سفرنامه میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۸۱۰ - ۱۸۰۹ نوشته شده است. منظور از تأکید مجدد بر تاریخ نگارش نشان دادن نخستین نشانه های قانون خواهی در بین ایرانیان و یا شرفیابان است، تا بتوانیم بهتر درک کنیم، چرا ملکم در آخر همین قرن نشریه خود را «قانون نامید، تا باور کنیم، جنبش قانون خواهی کار مأمور دون پایه این سفارت یا آن سفارت نبوده است. میرزا ابوالحسن خان می نویسد: «رسم آزادی در این شهر زیاده از آن است که کسی تصور تواند کرد و شاه بدون قانون نمی تواند به کسی بد گوید».^(۱) یکی از ابزارهای ابراز آزادی روزنامه است: «کاغذ اخبار را نوز می گویند به کشتی آوردند، همگی جمع شده مطالعه می نمودند».^(۲)

وسیله دیگر برای ابراز آزادی انتخابات است از این رو چگونگی انتخاب شهردار لندن را شرح می دهد.^(۳) شکاف در آگاهی اش وجود دارد. از یک سوی خواهان حکومت قانون

۱- میرزا ابوالحسن خان ایلچی، ۱۳۶۴: حیرت نامه، به کوشش حسن مرسل وند، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا،

۲- همان جا، ص. ۱۲۰

ص. ۳۱۹.

۳- همان جا، ۳۰۷، ۳۲۲، ۱۶۷.

است، از سوی دیگر «بی اختیاری» پادشاه انگلستان تعجب می کند: «اگر دانستمی که شاه لندن را اقتدار این است هر آینه به شاه ایران عرضه می داشتند تا (از) دیرباز گشتم، مورد مواخذه شاهی نباشم اصرار من از این رهگذر است»^(۱)

در حوزه پیشرفت و صنعت پس از ابراز تعجب از وجود اسکناس^(۲)، توضیح کارکرد بانک^(۳) اعلام نمود رشوه خواری در انگلستان و وجود حقوق باننشستگی برای کارمندان دولت^(۴)، تمجید از نظام قضایی انگلستان که در آن کسی بی گناه مواخذه نمی شود^(۵)، سرانجام نظر خود را برای توسعه ایران به صورت زیر خلاصه می کند: «خلاصه عقل معاش اهل آن سرزمین به سرحد کمال است، و ناتمامی ندارد. به اعتقاد خاطر، و محرر این دفتر آن که اگر اهل ایران را فراغت حاصل شود و اقتباس از کار اهل انگلستان نمایند، جمیع امور روزگار ایشان بر وفق صواب گردد. و بعد از آن که امر مدد معاش آدمی مضبوط باشد در تحصیل علوم نهایت جد و جهد به عمل آورد و در اندک زمانی سررشته عقل معاد کما هو حق به دست آید.»^(۶) وی سپس یکی از اقداماتی که در این مسیر انجام گرفته است را نام می برد:

«برای صرفه کار رعیت و استحکام نظم امور مملکت، قبله عالم استعمال شال ترمیه و بعضی از اقمشه را قدقن فرمود که نقود طلا و نقره مملکت به کشمیر نرفته باشد»^(۷) از سوی دیگر پادشاه دستور داده است، تا تعدادی کارشناس استخدام شود.

سفرنامه میرزا ابوطالب اصفهانی

یکی از کسانی که پیش از میرزا ابوالحسن اما با نگاه نزدیک به او اروپا را دیده است و از پس ماندگی شرق درد کشیده است، هندی ایرانی تبار میرزا ابوطالب اصفهانی (۱۲۲۱-۱۱۶۶ ق) است، که بین سالهای ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۳ میلادی سفری طولانی به اروپا کرد. او می نویسد، اساس حاکمیت در انگلستان بر چهار پایه است: اول پادشاه، دوم وزرا،

۲- همان جا، ص. ۱۴۹.

۴- همان جا، ص. ۱۶۰.

۶- همان جا، ص. ۱۵۵.

۱- همان جا، ص. ۱۳۳.

۳- همان جا، ص. ۱۴۶.

۵- همان جا، ص. ۲۵۲.

۷- همان جا، ص. ۱۸۴.

سوم مجلس وزرا به زبان امروزی کابینه و سرانجام پارلمان. «جزو سوم، که دخل تمام در کار ملک و ریاست دارد، مجلس وزرا است، و ایشان در عدد ۹ چنانچه آید، هر یک به کاری مستقل»^(۱)

اعضای «پارلمنت» که او آنها را «عمده الرعایا» می نامد چون «خیل طوطی» و بیشتر نظر آنها از کسانی است که «پشت آئینه» هستند. اما به رغم این «وضع آن مشتمل بر فواید کثیره است»^(۲) پارلمان سه وظیفه بر عهده دارد: «یکی تحصیل مال سلطنتی به سهولت (جمع آوری مالیات)، دوم صیانت اهل کاران از خطا، سیوم نظر در امور پادشاه و وزرا و کلیات امور»^(۳) شهروندان از سه طریق دستگاه حکومتی را کنترل می کنند: «وزراء از کارهایی که پسندیده عوام نیست هم بدین کاغذ تحذیر می شوند، زیرا که جمع مجهول الاسم آن، مردم را بر مقابح افعال ایشان تنبیه و از بلوای عام تخویف می نمایند»^(۴) افزون بر روزنامه دوره دیگر برای مهار قدرتمداران موجود است: «ایضاً برای تنبیه وزراء و سایر غافلین دوره دیگر هم هست. یکی در تصویرات مضحک که کرکیتور نامند. بنای آن تمام بر رموز و ایماهای مصوری است... دوم پلی هوس در اثنای نقل و بازی... احدی را قدرت بر منع این تنبیهات ثلاث، اگر حق باشد یا ناحق، نیست»^(۵) مردم امنیت جانی و مالی دارند: «شنیدم که شاهزاده ولیعهد از بی ادبی، در اثنای مشی (گردش)، تته خورده به ضرب چوب دستی که داشت، او را تادیب فرمود. آن شخص به محکمه رفته، ولیعهد شاهزاده را چند هزار روپیه جرمانه، هم چیز به خصم دادن افتاد»^(۶) به تفاوت قوانین موضوعه از احکام شرعی واقف است: «حتی حدود گنهکاران هم تعلق به شریعت و احکام سماوی ندارند»^(۷) از وجود آزادی به وجد آمده، می نویسد: «از یافتن این آزادی آنقدر سبک دوش شدم که گویا هزاران بار از دوش من برداشتنند، و مقید بودم، اکنون رهایی یافته‌ام»^(۸)

- ۱- میرزا ابوطالب اصفهانی، ۱۳۶۳: مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، به کوشش حسین خدیو، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص. ۲۴۱
- ۲- همان جا، ص. ۲۴۷
- ۳- همان جا، ص. ۲۴۲، ۲۵۰
- ۴- همان جا، ص. ۱۹۵
- ۵- همان جا، ص. ۱۹۶، ۱۹۷
- ۶- همان جا، ص. ۲۳۲
- ۷- همان جا، ص. ۲۵۱
- ۸- همان جا، ص. ۲۳۱

میرزا ابوطالب مانند میرزا ابوالحسن درهنگام شرح اوضاع سیاسی انگلیس بر قانونمندی و آزادی تأکید دارد. اما بینیم گرفتاری شرق را چگونه می بیند. گرفتاری کشورهای اسلامی از آن است، که بزرگان غافل جاهل و فاسد و زبردستان مشغول امر معاش هستند: «اگر چه به ملاحظه قصور همت ابنای روزگار، و اخلاق رذیله و دستورات باطله، که در ممالک اسلامی و میان مسلمانان، در هر جا به (رنگی دیگر) شیوع یافته، بزرگان و اغنیا از باده غفلت و غرور سرشار و به آنچه دارند مشعوف، بلکه علم کل را منحصر در معلومات قاصره و مختار خود می دانند، و عامه و فقرا به سبب عدم امنیت و دشواری تحصیل معیشت، زیر بار کسب (قوت) روزمره در مانده، فرصت سرخاریدن ندارند»^(۱) یکی از موانع آگاهی مردم را چنگ زدن بسیاری به ریسمان اسلام دروغین می داند: «بلکه تعصب دروغی اسلامی را بهانه ساخته اند»^(۲) نتیجه تعصب دروغی «فتور بسیار در تحقیق و تدقیق» است.^(۳) اشکال دیگر مسلمانان این است که «به خلوت و فکر مطلقاً عادت ندارند، تمام اوقات بیداری ایشان صرف گپ و اختلاط می شود»^(۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- همان جا، ص. ۵

۲- همان جا

۳- همان جا، ص. ۳۷۵

۴- همان جا

سفرنامه میرزا هادی علوی شیرازی

سفرنامه بعدی که بررسی می شود. متعلق به میرزا هادی علوی شیرازی است، وی منشی هیأتی بود که دولت ایران به سرپرستی میرزا ابوالحسن خان پس از عقد قرارداد گلستان (۱۸۱۳) به روسیه فرستاد. ماجرای سفر از ۲۵ جمادی الثانی ۱۲۲۹ ق (ژوئن ۱۸۱۴) تا ۲۱ جمادی الثانی ۱۲۳۱ ق (مه ۱۸۱۶) شرح داده می شود. به توصیف او حکومت در روسیه دارای چهار رکن است: رکن اول «سزار» رکن دوم «کانسل» (کنسول)، رکن سوم «ستور» (سناطور)، رکن چهارم «وزرا». سزار دارای قدرت مطلقه است. نصب و عزل او قاعده ای ندارد: «هرگاه چند بگذرد و پادشاه از قاعده و قانون تجاوز کند و به مردم بخلاف قانون رفتار نماید... بزرگان و کانسل نزد یکدیگر جمع شده، مشاوره می نمایند و در خفیه رفته او را می کشند»^(۱) «کانسل» از دوازده نفر تشکیل شده است و تزار در امور با آنها مشورت می کند^(۲). «وزرا» کارهای دولت را اداره می کنند و «موجب از سرکار پادشاه دارند». سناتورها شش نفر هستند و مسئول امور قضایی می باشند.^(۳) وی مطبوعات روسیه را نمی پسندد و می گوید: «اروس بسیار دروغ می نویسد. چیزی که نقص خود باشد، و وقوع یافته باشد نمی نویسد»^(۴). در روسیه مسافرت آزاد نیست. در این جا «باشت برد (پاسپورت) است یعنی به اصطلاح اهل ایران رفته مرخصی... و این امر مجدی در میان ایشان انضباط دارد که اگر برادر یا پسر پادشاه یک روز از شهری خواسته باشد برود، بدون داشتن این باشت برد ممکن ندارد»^(۵). مردم در این کشور بجرگروهی همه اسیر و برده هستند: «سواى بزرگان و اعزه و اعیان، و قدری از وسط الناس، دیگر تمامی این خلق به طریق بنده زر خرید همه را خرید و فروش می نماید»^(۶). پدیده دیگری توجه میرزا محمد هادی را جلب می کند، انحصار خرید و فروش بعضی از کالاها به دست دولت است: «فروختن عرق و نمک که مختص پادشاه است. معادن طلا، نقره، ثمر و خز، و پوست رویای سیاه و سایر چیزها که از

۱- میرزا هادی علوی شیرازی، ۱۲۵۷: سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی به روسیه، به کوشش محمد گلبن، تهران: مرکز

فرهنگی آسیا، ص. ۱۶۱.

۲- همانجا

۳- همانجا، ص. ۱۶۲.

۴- همانجا، ص. ۱۵۶.

۵- همانجا، ص. ۱۷۶.

۶- همانجا، ص. ۱۵۵.

ولایت سبزی می آورند»^(۱). در روسیه از امنیت قضایی خبری نیست: «آن شخص قاتل یا سارق را می آورند و برهنه می کنند و آن اشخاص از دو طرف ایستاده می شوند (دو نفر در دو طرف او می ایستند)، و تازیانه می زنند. اگر در همان بین به درک واصل شد، شده است و اگر برطرف نشد دو پرده دماغ او را از هر دو طرف با گازانبر (سوراخ) می کنند و پیشانی او را به طریق کوبیدن خال داغ می کنند و او را روانه ولایت سبزی می نمایند»^(۲). در نوشته میرزا هادی از تعجب همراه با تحسین که ما در نوشته های مسافران اروپا می بینیم اثری نیست. نظام سیاسی روسیه چیزی ندارد، که ایرانیان از آن بیاموزند و بهره برند. از این رو نگاه او انتقادی است. جالب است که او از مردم روسیه و باورهای آنها در برابر انگلیسی ها دفاع می کند. امری که ما تا به امروز شاهد آن هستیم: «اما اهل انگریز خود هم هیچ مذهب ندارند، و اعتقادی به کلیسا و خارج و مذهب عیسوی که در میان روس و سایر متداول است در میان آنها نیست»^(۳).

درباره ایران از اقدامات عباس میرزا و قائم مقام در آذربایجان به نیکی یاد می کند: «بجز مطالبه دیوانی دیناری وجه از احدی گرفته نمی شود... نظام و قرار این مملکت از این قرار است و صاحب معظم له بسیار افسوس بحال اهالی فارس خوردند»^(۴). پس از تأکید بر نقش عباس میرزا و قائم مقام می نویسد: «بلی چنان صاحب مملکت عدالت گستری را چنین جنابی سزاوار کار است که از بناها و قراردادهایی که در امر مملکت داری گذاشته... و نظام امور سلطنت به حدی مستحکم است که نمی توان اندکی از بیاران را در این رساله مختصر بیان نمود». سپس ادامه می دهد: «ملاحظه ساختن توپ و آلات حرب و آتش خانه آنجا را می نمودیم اگر چه من کارخانجات فرنگان را ندیده بودم. اما از قراری که صاحبی ایلچی (منظور میرزا ابوالحسن خان) می فرمودند، این دستگاه و این کارخانجات چندان مغایرتی با کارخانجات فرنگ ندارد». به دنبال آن می نویسد: بعضی از اوقات خود گردش در شهر تبریز می کردم، چون در زمان شاه مرحوم آنجا را دیده بودم، و ولایات خراب ویرانی به نظر م من

۱- همانجا، ص. ۱۶۴

۲- همانجا، ص. ۱۶۴

۳- همانجا، ص. ۱۱

۴- همانجا، ص. ۲۶۰

جلوه کرده بود، و حال آبادی و معموری و کثرت خلق را به مرتبه می دیدم که مافوق آن متصور نیست و تمامی سکنه و اهالی آنجا را در مهد امن و امان و آسایش یافتیم... و اهالی فارس را به خاطر آورده افسوس به حال آنها می خوردم»^(۱)

برخورد هیأت با روسها نشان از نادانی یا وطن فروشی آنها ندارد، اما نشان از ناچاری آنها دارد: «این روز در تبریز از صاحب عظام قائم مقام و دیگران مسموع صاحبی ایلچی گردید که از راه اسلامبول و غیره به تواتر خیر رسید که اهالی فرنگ از روس و انگریز و سایرین جمعیت کرده بر سر ناپلیان رفته چهار ماه است که شیرازه سلطنت و اساس او را از هم پاشیده و او را در جزیره آلپ فرستاده... از استماع این خبر حال صاحبی ایلچی متغیر شده فرمودند که کار بر ما دشوار شد. و روس هوا به هم خواهد رسانید»^(۲) این ناچاری و پریشانی را می توان در هنگام مبادله قرار داد نیز مشاهده کرد: «صاحب ایلچی بعد از تبدیل به خاطر رسید که ولایات آذربایجان بی جهت به تصرف آن ظالمان برآمده و بعدها تغییر نخواهد یافت. از این جهت مجدی دلگیر و پریشان احوال گردید که همگی حضار مجلس از تغییر احوال صاحبی حیران بودند و سردار قدری متحیر شد، در مقام تحقیق برآمد. صاحبی ایلچی جواب نگفته همان ساعت امضاء را برداشته با همراهان روانه منزل گردید»^(۳). همان گونه که ملاحظه می شود، در ماندگی به یأس و خشم بدل گردید.

سفرنامه میرزا صالح شیرازی

چهارمین سفر نامه متعلق به میرزا صالح شیرازی است. او در چارچوب تدبیر دوم برای شناخت غرب یعنی فرستادن دانشجوی برای تحصیل همراه چند محصل بعنوان مترجم به لندن فرستاده شد. قبلاً در سال ۱۸۱۱ دو دانشجوی دیگر به انگلستان فرستاده شده بودند میرزا صالح و همراهان در سال ۱۸۱۵ (۱۲۳۰ ق) عازم انگلستان شدند. میرزا صالح سه سال و نه ماه و بیست روز در انگلستان زندگانی کرد. به هر سوراخی سرکشید تا به رمز

۲- همانجا، ص. ۱۳

۱- همانجا، ص. ۱۵

۳- همانجا، ص. ۴۴

پیروزی و موفقیت غربی‌ها پی برد. انگلیسی، فرانسوی، لاتین، تاریخ فلسفه و تاریخ انگلیس خواند. صنعت چاپ را نیز آموخت. او شاید اولین نماد یک توهم بود. پنداری که سال‌ها بعد توسط میرزا ملکم خان بصورت زیر بیان شد. همانطور که ما تلگراف را وارد کردیم، می‌توانیم نظام اداری و سیاسی غرب را تقلید کنیم، جوابی که جامعه به او داد، بهتر است از دهان خود ملکم بشنویم: «سرتان را با تأسف حرکت می‌دهید و آهی می‌کشید که این ناظم الملک ساده لوح چرا به این شدت از اوضاع ایران بی‌خبر است؟ مضمونی که می‌خواهید به من بنویسید این است که ای رفیق اینجا ایران است، اینجا ملک اسلام است، صد باد صبا اینجا بی‌سلسله می‌رقصند»^(۱). میرزا صالح پس از بازگشت به ایران در سال ۱۸۱۹ (۱۲۳۵ق) در چندین هیأت ایرانی که به خارج فرستاده شدند، شرکت کرد. روزنامه‌ای در ایران ایجاد کرد که خوش‌درخشید ولی دولت مستعجل بود.

سفرنامه میرزا صالح شرح سفر را از جمادی الثانی ۱۲۳۰ (آوریل ۱۸۱۵) آغاز می‌کند و تا صفر ۱۲۳۵ (نوامبر ۱۸۱۹) یعنی زمان حرکت از ارزروم به سمت تبریز، ادامه می‌دهد. میرزا صالح و همراهان از راه روسیه عازم اروپا می‌شوند. او نیز مانند میرزا هادی وضعیت روسیه را نمی‌پسندد. نظام سرواژ را نقد می‌کند^(۲). رفتار سخت به مجرمین را محکوم می‌کند^(۳). از انتشار روزنامه که آن را «وقایع اتفاقیه» می‌نامد، خرسند است^(۴). از وجود کالسکه برای ترابری مردم به نیکی یاد می‌کند^(۵). اگر چه وضعیت روسیه به ویژه سازمان آن را به طور مشروح شرح می‌دهد، شاید به خاطر آنکه در آن دشمنی برای حال و آینده ایران می‌بیند، چندان اشتیاقی به توصیف نظامی سیاسی و اداری آن کشور ندارد، در صورتی که درباره نظام سیاسی و اداری انگلستان از هیچ گوشه‌ای صرف نظر نمی‌کند. می‌نویسد: «قواعد دولت اداری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود انگلند. به این معنی که هیچکدام از ممالک دنیا نه به این نحو منتظم است و نه به این قسم مرتب. سالها جانهاکنده و

۱- آدمیت، فریدون، ۱۳۴۰: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، تهران: سخن، ص. ۱۵۳.

۲- میرزا صالح شیرازی، ۱۳۴۷: سفرنامه، به کوشش اسماعیل راثین، تهران: روزن، ص. ۷۹.

۳- همانجا، ص. ۸۶.

۴- همانجا، ص. ۸۶.

۵- همانجا، ص. ۲۰۶.

خونها خورده و خونها ریخته‌اند تا اینکه به این پایه رسیده است. بالجمله کلیات دولت انگلند منقسم به سه قسم است. اولاً پادشاه و ثانیاً لارده و یا خوانین ثالثاً کامن یا وکیل عامه مردم»^(۱) برجسته‌ترین ویژگی سامانه سیاسی انگلستان را کم بودن قدرت پادشاه می‌داند برای نمایاندن آن داستانی تعریف می‌کند: «کوچه (ای) در اکسفرده استریت بنیاد کرده به نام نامی خود. یکنفر استاد صنعت کار، مرد فقیری دکانی دارد در میانه کوچه واقع است مدت شش ماه است که هر چه سعی می‌کنند که دکان او را داخل به کوچه‌اندازند قبول نمی‌کند... طرفه اینکه پرنش خود نمی‌تواند ذره ای به او ضرر مالی یا جانی رساند. ولایتی به این امنیت و آزادی که او را ولایت آزادی می‌نامند»^(۲). سپس وارد شرح جزئیات «ولایت آزادی» می‌شود. پارلمان را «خانه عام» یا «مشورت خانه» و نمایندگان را «وکیل رعایا» می‌نامد^(۳) از وجود عزت شهروند در برابر غرور سرور شادمان است. می‌نویسد: «نوکر کمتر در مقابل آقای خود آمده می‌ایستد. هر کس در منزل خود نشسته خدمتی دارند»^(۴) بیمارستان‌ها را مراکزی می‌داند که از آنها «بوی آدمیت و نیکذاتی و خیرخواهی و مروت» می‌آید^(۵). چگونگی و چرایی انتخاب شهردار را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «واحدی از ارکان دولت را مدخلیت به انتخاب شخص مزبور نیست»^(۶). اما در برابر سیاست خارجی انگلستان به ایرانیان هشدار می‌دهد^(۷). همانطور که مشاهده می‌شود، از نظر او نیز قانونمندی و تحدید قدرت پادشاه رکن اساسی ساختمان سیاسی انگلیس و باعث موفقیت آن کشور است.

سفرنامه رضا قلی میرزا

سفرنامه بعدی از آن رضا قلی میرزا فرزند حسین علی میرزا فرمانفرا و نوه فتحعلی شاه است. پس از مرگ فتحعلی شاه در جمادی الثانی ۱۲۵۰ ق (۱۸۳۴) حسین علی میرزا پادشاهی محمد میرزا نوه فتحعلی شاه و فرزند عباس میرزا را نپذیرفت و خود را پادشاه

۲- همانجا، ص. ۲۰۷.

۴- همانجا، ص. ۲۸۶.

۶- همانجا، ص. ۲۹۰.

۱- همانجا، ص. ۳۱۵.

۳- همانجا، ص. ۲۶۹، ۲۹۲.

۵- همانجا، ص. ۲۸۷، ۳۱۲.

۷- همانجا، ص. ۱۶۹.

نامید. محمد شاه او را دستگیر کرد و به تهران برد. او یک سال بعد در ربیع الاول ۱۲۵۱ ق در تهران بر اثر بیماری وبا درگذشت. سه فرزند او از چنگ محمد شاه گریختند و برای کسب حمایت انگلیس راهی آن کشور شدند. رضا قلی میرزا یکی از برادران سه گانه ای بود که به انگلیس سفر کردند. وی سفرنامه ای هم درباره این سفر نوشته است. برادران حدود یک سال در انگلستان ماندند و در جمادی الاول ۱۲۵۳ ق (سپتامبر ۱۸۳۶) لندن را به قصد تهران ترک کردند.

توجه رضا قلی میرزا مانند بیشتر مسافران اروپا در این عصر معطوف به تحدید اختیار پادشاه است: «پادشاه را مطلق اختیاری در هیچ کار نیست»^(۱). در این باره به مسئله ای اشاره می کند، که تا کنون در ایران لاینحل باقی مانده است. در اروپا شخص صاحب منصب می شود، اما در ایران منصب به تن شخصی پوشیده می شود. این تفاوت ناشی از دو فلسفه سیاسی متفاوت درباره قدرت و حاکمیت است: اول قدرت و حاکمیت متکی بر قانون، دوم قدرت و حاکمیت متکی بر تفویض یعنی ظل الهی بودن حاکم^(۲). به هر حال تمایز مبانی

۱- رضا قلی میرزا، ۱۳۶۱: سفرنامه رضا قلی میرزا نایب الایاله، به کوشش اصغر فرمانفرائی قاجار، تهران: انتشارات اساطیر، ص. ۴۷۹.

۲- قدرت مفوض منشاء الهی دارد و قدرت قانونی ناشی از اراده ملت است. بنابراین حاکم قانونی در چهارچوب قانون و قاعده برای مدتی صاحب منصب می شود. اما شخص مفوض تبلور اراده الهی است. او منصب را با شخص خود معزز می کند. بنابراین شأن مقام شخص نشان عزت منصب است. حال آنکه در اروپا منصب به شخص شخصیت می دهد و او را صاح نقشی می کند. در آنجا شخص حقوقی دارای منصب اجتماعی می شود. در بستر این تحول «فردیت اجتماعی» شکل می گیرد، یعنی ایجاد تناسب بین فرد و جامعه، یعنی پذیرش مسئولیت و وظیفه اجتماعی توسط فرد و التزام فرد به حق جامعه و در همان حال صاحب حقوق شدن فرد یعنی التزام جامعه به رعایت حقوق فرد. برای همین در این جاسخن از «شهروند» به میان می آید، یعنی کسی که دارای حقوق و وظایف است جامعه ای که در بستر آن این حقوق و وظایف تعریف می شود، جامعه شهروندان یعنی جامعه «متمدن» یا مدنی خوانده می شود. جامعه ای که این تحول را پشت سر گذاشته است، جامعه «غیرمتمدن» خوانده می شود. فعلاً از بار ارزشی این واژگان صرف نظر می شود. این مناسبات را نمی توان چون تلگراف به یک کشور وارد کرد. اگر در این مسیر کوشش کنیم، قبل از اینکه تحلیل کرده باشیم، مجبور به تحریف هستیم. تحریف را از همان آغاز قرن نوزدهم شروع کردیم، تا اواخر این قرن که مجبور به افراط شدیم. افراط نتیجه اجتناب ناپذیر یک تجاوز بود. شاید برای درک مطلب تکرار این نظریه شناخته شده جامعه شناختی مفید باشد، که جامعه مناسبات اجتماعی و تناسب های دیگر جمعی از فرد نیرومندتر هستند. جامعه ما وظیفه و اختیار نمی شناخت، بلکه اطاعت و تکلیف می شناخت. جامعه مطاوعین و مکلفین متمایز از جامعه موظفین با اختیار است. اینکه این اطاعت و تکلیف صورت شرعی یا عرفی دارد، مسئله ثانوی است. اگر چه

حاکمیت در ایران و اروپا به چشم مسافران می خورد. رضا قلی میرزا این را می بیند اگر چه توضیحی برای آن ندارد، چون فهم آن برای او مشکل است. او می نویسد: «پادشاه مثل سایر خلق لباس پوشیده به هرجا می رود و معارشرت با هر کسی می کند همین قدر که لباس شاهی در بر نداشته باشد کسی او را تعظیم نخواهد کرد به طریقه متعارف با او رفتار می کنند هر چند که بشناسد که او پادشاه است تغییری در رفتار نسبت به او نمی دهند»^(۱). یکی از وسایل تحدید قدرت پادشاه پارلمان است. پارلمان را «بیت عموم» می نامد. علت وجود پارلمان میسر نبودن شرکت مستقیم مردم در سرنوشت خود می داند. مجلس عوام را «کائیل عام» و نمایندگان آن را «وکلاء خلق» و مجلس اعیان را «کائیل لارد» (لرد) می نامد^(۲). هیأت دولت را «کائیل خاص» می گوید: «تفصیل این اجمال اینکه عموم دولت اجماع خودشان در هر وقت صورت نمی گرفت از جانب خود کلاتری چند مقرر کرده اند که مبنی بر خیرخواهی و مصلحت ایشان است (و) آنچه به عقلشان رسد در قرار (و) مدار مهمات میانه خود و خدا کوتاهی نکنند. این ۶۵۰ نفر وکلاء خلق را کائیل عام گویند (و) وزراء دولت که هر یک را خدمتی عمده و مهمی عظیم محول است که بعد از این ذکر خواهد شد ایشان را کائیل خاص گویند»^(۳). نهاد دیگر که بررسی می کند نهاد دولت است. در این جا با مشکلی برخورد می کند که ما تاکنون در ایران پاسخی برای آن نیافته ایم. این بغرنج ناشی از عدم تمایز در معنی و عمل کرد بین دو مؤسسه است که در اروپا به دولت یعنی «استید» (Stant) و

این مناسبات تا سطح کلام مدون نشده بودند، اما شناخت بودند. ما با تکلف و اطاعت با توضیح شرعی در نهاد تقلید و با توضیح عرفی در نهاد رعیت و تبلور سیاسی آن در حاکمیت یعنی مسئولیت الهی رهبر در چهارچوب نظریه ظل الهی آشنا بوده و هستیم. رعایا مطیع و مقلد موجود بودند. هرجا نادیده گرفته شدند، شورش کردند. لباس تقلید و اطاعت تبلور مناسبات اجتماعی خاصی بود، که بسیار مشکل با لباس شهروندی تمویض می شد. تیروسیم تلگراف نبود، که از فرنگ آورده شود. این بحث را می توان در جای خود ادامه داد و دید که چگونه نهاد تقلید و اطاعت رعایای مکلا و گاهی متجدد متوهم به موظف و صاحب اختیار بودن را تبدیل به «اشخاص» مطیع یا مقلد کرد. ما در شرق ناچار شده ایم. از رعیت بودن خسته ایم. کوشش می کنیم، لباس شهروندی را مناسب قواره خود کنیم. از درون این تقلب رئیس جمهوری های مادام العمر، مجالس فرمایشی انتصابی، کمونیست های صاحب کرامت... یعنی صورت بزک شده «تقلب» بیرون می آید. با اکراره مجبور شده ایم کفگیر را به ته دیگ بزنیم، حیران مانده ایم، که تاریخ چه معجونی برایمان ته بندی کرده است. بگذریم.

۲- همانجا، ص. ۵۴۱.

۱- همانجا، ص. ۵۷۳.

۳- همانجا، ص. ۴۵۰.

حکومت (reign; government) معروف هستند. محتوی و وظیفه نهادهای بالا در ایران آن چنان در هم آمیخته و در شخص پادشاه تبلور یافته‌اند که نقاط تمایز و اشتراک آنها باید مرتب به خاطر آورده شود. رضا قلی میرزا متوجه است، که به مفهوم غربی کلمه نمی‌توان در ایران از «دولت» نام برد. بنابراین دست به ابتکار زده است. از دو نوع «دولت» نام می‌برد: «دولت عام» و «دولت خاص» گمان من آن است که منظور او از «دولت خاص» حکومت را افاده می‌کند و از «دولت عام» دولت به معنی عام آن. او می‌گوید «لفظ دولت که از ایشان در السنه و افواه مشهور است بر دو قسم (است): یکی دولت خاص است و دیگری دولت عام اما دولت خاص که می‌گویند پادشاه و وزراء و بعضی از ارکان دولت می‌باشد و دولت عام که گویند نفوس آن مملکت از شاه الی فقیر همگی متصور دارند»^(۱) او می‌نویسد بین مردم و دولت همدلی و هماهنگی است. مردم به سرنوشت کشور و دولت علاقه دارند^(۲) علاقه مردم را ناشی از امکان شرکت آنها در سرنوشت خود می‌داند. وسیله مستقیم این شرکت «فرقه» ها هستند و «فرقه» را نام برد: یکی «فرقه طوری» و دیگری «فرقه ویک». اختلاف این دو فرقه «بحسب اعتقاد» است^(۳) تفاوت آنها در این است، که «طوری» ها می‌خواهند. «بقانون قدیمه» رفتار کنند و «ویک» ها می‌گفتند، «در هر وقتی بمقتضای آن وقت نوعی از رفتار با ابنای روزگار مقرون به مصلحت دولت است»^(۴). آن چیزی که فعالیت احزاب را امکان‌پذیر می‌کند، «رسم آزادی و حریت است»^(۵). آزادی دارای مرز و مرز آن «قانون» است.

تحلیل و بررسی سفرنامه‌ها را می‌توان همچنان ادامه داد، تا به سفرنامه‌هایی رسید که در آخر قرن نوزدهم نگاشته شده‌اند. جهت اختصار از این امر چشم می‌پوشیم و به یک نتیجه‌گیری اکتفا می‌کنیم. این سفرنامه‌ها توسط پایوران سیاسی خوانده می‌شد و بر شکل‌گیری نظر سیاسی آنها تأثیر پذیرفته‌اند. بنابراین به مرور زمان «اندیشه قانون» و «فکر ترقی» دز ذهن خبرگان سیاسی جا افتاد. جا افتادن «فکر حکومت قانون» و «اندیشه ترقی» در ذهن

۲- همانجا، ص. ۵۳۹.

۴- همانجا، ص. ۵۵۶.

۱- همانجا، ص. ۵۳۸.

۳- همانجا، ص. ۵۵۴.

۵- همانجا، ص. ۵۷۳.

یک سیاست مدار ایرانی به معنی این نبود که وی رجلی آزادی‌خواه و مترقی است. در کنار تزویر، تظاهر و دروغ که تا حدی از ملزومات سیاست در ایران تلقی می‌شود، باید پیوند فکر یا برنامه سیاسی با مناسبات خاص اجتماعی را نیز در نظر داشت. اگر اندیشه سیاسی با منافع طبقاتی یگ گروه خاص اجتماعی منطبق باشد، یعنی اندیشه دارای حامل، عامل و حافظ در جامعه باشد، نه تنها اقبال گسترش و استحکام دارد، بلکه در سطح نظری نیز اقبال این را دارد، که به دستگاه فکری منسجمی تحول یابد. هنگامی که به بررسی «اندیشه ترقی» و «حکومت قانون» در ایران قرن نوزدهم می‌پردازیم، باید به این امر توجه داشته باشیم، وگرنه حیرت زده و با افراط و تفریط درباره نقش گروه‌های اجتماعی، و یا بیش بهادادن به تأثیر قدرت‌های خارجی، از درک و کشف دلایل عمده اجتماعی رویدادها عاجز می‌مانیم. غرض البته آن نیست که نقش افراد، گروه‌های اجتماعی و یا تأثیر قدرت‌های خارجی نفی شود، بلکه غرض تأکید بر این نکته است که مطالعه در مورد بطن و متن و بستر اجتماعی رویدادها را بر بررسی عوامل ثانوی مقدم بداریم یعنی برای شناخت «آبگیر» در آغاز درباره کیفیت، ترکیب و خواص آب مطالعه کنیم، و سپس به شناخت ماهی یا خرچنگ‌های شناور در آن پردازیم.

گاهی عوامل تشکیل‌دهنده اقتدار چون شاه، وزراء و روحانیون ادعای شیفتگی به عدالت و قانون می‌کردند، اما عدالت و قانون محقق نمی‌شد. چرا؟ یکی از دلایل عمده شکافی بود که بین عنیت مسائل اجتماعی ایران و ذهنیت اصلاح‌طلبان و قانون‌خواهان وجود داشت. عنیت اجتماعی نه تنها قانونی مبتنی بر مردم‌سالاری که حتی استقرار قانونی مغایر با مردم‌سالاری نیز بر نمی‌تافت. بنابراین شاید بتوانیم، طرح حکومت قانون و فکر ترقی را ذهنیت‌انگاریم. ذهنیتی که منبع آن در خارج از جامعه بود. استقرار نظم قانونی، به آن مفهوم که در سفرنامه‌ها طرح می‌شد با منافع طبقاتی هیچ یک از گروه‌های اجتماعی ایران منطبق نبود.

نتیجه گیری

هدف عمده از بررسی سفرنامه ها، اثبات این ادعا بود که «فکر ترقی» و «اندیشه حکومت قانون» در یک روند صد ساله شکل گرفت و تجلی این اندیشه در انقلاب مشروطیت بیش از آنکه نتیجه توطئه های بیگانگان باشد ناشی از خواست و اراده بسیاری از ایرانیان بودپرسی که در این جا طرح می شود این است که چرا این خواست و اراده موفق نشد. به عنوان نتیجه گیری با طرح چند فرضیه تلاش می کنیم، درباره پاسخ های احتمالی اندیشه کنیم.

فرضیه اول اینکه استقرار حکومت قانون در آن عصر منطبق با منافع طبقاتی دربار نبود، یا دست کم شرایط اجتماعی مناسب با استقرار حکومت قانون فراهم نبود، از این رو آگاهی لازم برای پذیرش چنین نظامی در بین درباریان کم بود. اگر چه چنین نظامی در دراز مدت می توانست باعث استحکام و شاید تداوم سلطنت خاندان قاجار گردد.

فرضیه دوم اینکه مبادی نظری برداشت روحانیون از حاکمیت - یعنی غصبی بودن حکومت عرفی و ظلل اللهی بودن حکومت امام، یا نائب امام - در تباین با نظریه حکومت قانون بود برخلاف نظریه «حکومت قانون»، «نظریه غصبی بودن حکومت عرفی» که حکومت قانون را نیز شامل می شود و «نظریه تفویض» نه تنها مبین منافع طبقاتی، جایگاه اجتماعی، میزان قدرت سیاسی و مبادی نظری روحانیون بود، بلکه هماهنگ با تجربه روزانه رعایا بود. علاوه بر آن این نظرات تبلور جایگاه قدرتی در جامعه بود، که روحانیون از هیچ وسیله ای برای دفاع از آن کوتاهی نمی کردند. این جایگاه ریشه در کوشش های سید محمدباقر بهبهانی و شیخ مرتضی انصاری یعنی دو نفر از عمده ترین واضعان نظریه «مرجعیت» و «تقلید» داشت. انطباق این نظرات با ساختار پدرسالانه جامعه ایران زیربنای محکم و عینی را برای آنها فراهم می ساخت.

فرضیه سوم اینکه بازرگانان، مستوفی ها و منشی ها نیز به صورت های گوناگون با نظام سنتی جامعه پیوند داشتند و خواهان تغییرات بنیادی در نظام اجتماعی ایران نبوده اند. در عرصه تاریخ نگاری ایران دو گروه درباری و روحانی موضوع بحث و جدال ها بوده اند. آنها

در نزد گروهی مغضوب و در نزد گروه دیگر محبوب بوده و هستند. بسته به وابستگی‌های ذهنی یا مادی نگارنده تأیید و یا تکذیب شده‌اند، ولی به هر حال موضوع بررسی‌های گوناگون بوده‌اند. اما مستوفی‌ها و منشی‌ها یا به اختصار خادمان دربار از یک سو و بازرگانان از سوی دیگر موضوع بررسی‌های کمتری بوده‌اند. اینکه آیا بازاری ایرانی می‌تواند موتور تحول نظام اجتماعی ایران باشد، پرسشی است که تاکنون بی‌پاسخ مانده است.

با توجه به فرضیه‌های بالا اکنون این پرسش در مقابل ما ظاهر می‌شود که اگر استقرار قانون با منافع دربار، برخی از روحانیون، مستوفیان و بازرگانان مغایر بود چرا عناصر بسیاری از این گروه‌ها برای تغییرات و اصلاحات کوشش می‌کردند؟ پاسخ را فعلاً در یک فرضیه مغلق خلاصه می‌کنیم. این گروه‌ها در وهله اول هوادار «اندیشه ترقی» و «اندیشه حکومت قانون» بودند، تا خود ترقی و یا حاکمیت قانون پذیرش اندیشه نیز نه معطوف به ساختن آینده بلکه در نزد بسیاری از آنها برای نجات گذشته بود. اگر چه طرح اندیشه قومی به سوی طرح عملی است. بنابراین ما در قرن نوزدهم با فکر ترقی و اندیشه حکومت قانون روبرو هستیم که در نزد گروه‌های بسیاری در این عصر جا افتاد از آنجا که فکر ترقی و حکومت قانون اندیشه‌ای است که از ذهنیت سرچشمه می‌گیرد و دارای پایگاه اجتماعی عینی نیست در تمام سطوح خود خام می‌ماند^(۱). خام بودن فکر ترقی و حکومت قانون زمانی آشکارتر می‌شود که این فکر از حوزه ذهن به عرصه عمل پای می‌گذاشت.^(۲)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱. ناصرالدین شاه به وزرای خود گفت: «فرضه ذمت شماست که در قواعد و قوانین هر دولت و مملکت غور و مفحص کنید و آنچه را که ملامت طبع و موافق مزاج این مملکت می‌بینید، بنویسید و به اجرای آن متفق الکلمه و مجتمع الهمه باشید» (امین الدوله، خاطرات، ص. ۱۲۳). در جایی دیگر می‌گوید: «اجزای پارلمنت انگلیس هم مثل شما آدمند و ریش دارند. چطور شده است که آنها امورات دولتی انگلیس را فیصله می‌دهند و شما می‌خورید و می‌خوابید» (اعتماد السلطنه: روزنامه خاطرات، ص. ۶۱۸).

۲. لازم است از همکار عزیزم جناب دکتر عبدالرحیم ثابت که توصیه‌های کارشناسانه کردند و نوشته را ویراستند تشکر نمایم.

منابع و مأخذ

۱- کتاب اندیشه سیاسی اصلاح طلبان در ایران بین سالهای ۱۹۰۶-۱۸۱۱، پژوهشی درباره اندیشه سیاسی روشنفکران ایرانی» توسط انتشارات معروف «لید» (WWW.Litverlag.de) که مرکز در مونستر، هامبورگ و لندن می باشد. به زبانی آلمانی انتشار یافته است. این کتاب در چارچوب آثار علمی دانشگاه برلین (FU) بنام «اسپکتروم» (Spektrum 81) به شماره ۷۱ چاپ شده است.

Rasekh, Keramatollah, 2000: Das politische Denken der Reformisten im Iran 1811-1906, Eine Untersuchung über das politische Denken der iranischen Intellektuellen, SPKTUM 871. Munster, Hamburg, London:

۲- کتاب «مبایندی اندیشه سیاسی روشنفکران ایرانی: اندیشه سیاسی اصلاح طلبان اولیه» توسط انتشار نوید (شیراز) در دست چاپ است.

۳- راسخ، کرامت اله، اردیبهشت ۱۳۷۸: «قانون خواهی در ایران قرن نوزدهم»، نشریه علم و جامعه، شماره ۱۷۴ سال بیستم، چاپ واشنگتن.

۴- راسخ، کرامت اله، بهار و تابستان ۱۳۷۷: (اندیشه سیاسی روشنفکران ایرانی)، نشریه لیگا، سال پانزدهم، شماره پیاپی ۴۴، چاپ برلین.

۵- راسخ، کرامت اله، (مترجم)، مهر و آبان ۱۳۸۱: «کارل مارکس»، نوشته رالف دارندورف، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۸۲-۱۸۱، چاپ تهران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی